

در بازار دین فروشان، آزادی، یافت نمی‌شود

هر کس آزاد زاپیده شده است. ولی، همه کسان آزاد بودن خود را نمی‌شناسند. بلکه بیشترین کسان آزادی-ی انسان را از پندار یا گفتار دیگران برداشت می‌کنند. آزادی-ی انسان، در آزاد بودن، برای برگزیدن برده-دار یا درازای زنجیر آنها نیست. پدیده-ی آزادی به میزان دیه یا به شماره تازیانه و شمار سنگ‌های قاضی-ی شرع بستگی ندارد.

انسان آزاده بندگی و احکام هیچ الاهی را نمی‌پذیرد و خود را گوسپند هیچ رسولی یا پیامبری نمی‌داند. انسان خردمند برآمده از پدیده‌های هستی است و بر اندیشه‌ی خود فرماتروا ست. ایمان، بر اندیشه-ی خردمند حاکم نیست.

مردمان جهان، در هر دوره-ای از زمان، بر اساس بینش خود برای برآوردن نیازهای اجتماعی تلاش می‌کرده‌اند. انسان در جستجوی آرامش، آسایش و همزیستن در اجتماع است تا بتواند بدون ترس خانواده-ی خود را در آن اجتماع سامان دهد.

مردمان امروز به این برآیند رسیده‌اند که آرامش و آسایش تنها در جامعه-ای پدیدار می‌شود که در آن آزادی وجود داشته باشند. آزادی پدیده-ای نیست که بتوان آنرا از بازاری خرید یا از جایی رونوشت برداری کرد. آزادی، مانند دیگر ارزش‌های فرهنگی، تخمی است که، در زمینه-ی آگاه مردمان کاشته می‌شود و با بینش و کوشش آنها پرورش می‌یابد. درخت آزادی زمانی پایدار می‌شود که شهد میوه‌های آن در بینش مردمان آمیخته شود. یعنی رشته‌های اندیشه‌ی آنها از بافت‌های آزادی تنیده شده باشند.

مردمی که هزاران سال سرگردان و از خود بیگانه زیسته‌اند آنها مزه-ی آزادی را نچشیده‌اند و تنها بر گمان خود آن پدیده را می‌نگارند. این است که چنین مردمی بیشتر به دنبال باغی یا باغبانی می‌گردند که بتوانند میوه-ی آزادی را، که خودشان نمی‌شناسند، برای آنها به بار آورند.

از آنجا که زمینه-ی بینش ما به پلیدی‌ها آلوده شده است، از سویی تخم اندیشه تنها در زمینه-ای آزاد رشد می‌کند، پس تا زمانی که نتوانیم جهان‌بینی-ی خود را از آلودگی‌های هزاره-ها پاک کنیم نهال آزادی در جامعه-ی ایرانیان نمی‌روید.

ما خود آزاد نیستیم و نمی‌توانیم آزادانه بیندیشیم، پدیده-ی آزادی را نمی‌شناسیم، چگونه باید پدیده-ای را که نمی‌شناسیم بی‌آفرینیم. پدیده-ای که بیشترین شمار مردم آن را سزاور خود نمی‌دانند. چون خود را عبد الله می‌دانند. می‌بینیم که مسلمانان با ایمان در مهد آزادی هم آزاد نیستند حتی آنها با آزادی و آزادگان در ستیز هستند.

هر آموزگاری، اندیشمندی، دانشمندی، سخنرانی، دانشدانی، نیک اندیشی، بزهکاری، شیادی می‌تواند پدیده-ی آزادی را برای ما بنگارد ولی ما، تا مفهوم خودبودن، مفهوم خرد، مفهوم اندیشیدن را ندانیم، هرگز نمی‌توانیم درخت آزادی را پرورش دهیم. آنگاه کسی می‌تواند با خرد خودش درآمیزد و پدیده-های هستی را آزمون کند که او از درون خود آلودگی‌های هزاره‌ها را بیرون بریزد و زمینه‌ی اندیشه‌ی خود را با شک‌ورزی، گستاخی و خودآزمایی بارور سازد. در سامان اجتماعی، انسان، برای گذراندن زندگی نیاز به آگاهی‌های اندکی دارد که آنها را از راه آموزش یا همزیستی فرامی‌گیرد. هر آگاهی برآیند دانشی است که از گذشت‌های دور برآمده و در بی‌کرانه-ی آینده روان می‌شود؛ ولی ما تنها به بخشی از آن گستره نیاز داریم تا بتوانیم با مردم جامعه هماهنگ بشویم.

از این روی ما کاربرد ابزارها را از کتاب‌ها می‌آموزیم، بر این روند هم، می‌پنداریم که هر آگاهی را می‌توان از کتابی برداشت کرد. این است که خویشتن خود را هم در کتاب‌ها جستجو می‌کنیم. همانگونه که بدون پیشدانشی شیوه-ی

رانندگی را آموخته‌ایم، گمان می‌بریم، که از راه شناختن چند دستور از سوی پیشوایی، خودمان را هم بازشناسی خواهیم کرد و پدیده‌ی "راستی" را که در زیر خاشاک هزاره‌ها پنهان شده است به دست می‌آوریم.

هر کس می‌تواند، از دانشی که با هستی-ی او آمیخته شده است، توان درون خودش را، بگوید، بسنجد، بیازماید و بداند که "دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد".

هر کس می‌تواند در مورد گفتار یا عقیده-ی آخوندی یا موبدی اندیشه کند. اوست که می‌تواند، با خرد و نیروی اندیشه، درستی یا کاستی‌های گفتار و عقیده-های دیگران را ارزیابی کند. نه این که او بخواهد راستی و درستی را از گفتار آخوندی یا موبدی برداشت کند. آخوند نمی‌تواند پدیده-ای را در ورای ایمانش شناسایی کند. زیرا آسمان پرواز اندیشه-ی انسان بی‌کرانه است ولی عقیده-ی آخوند بسان عقیده-ی موبد در تنگنای ایمانش گرفتار است.

باید بپذیریم که ایرانیان نمی‌توانند آلودگی‌های هزاره-ها را به آسانی از جهان-بینی خود بزداوند ولی می‌توانیم امیدوار باشیم که جویندگان آزادی، با شکورزی و آزمون، در این راه گام بگذارند. شناسایی کردن و ارزشیابی کردن، بینش و راستای نگرشی که امروز بر ما فرمانروا شده است، نخستین گامی است که می‌تواند ما را با آنچه که هستیم و آنچه می‌توانیم باشیم آشنا کند.

بیش از دو هزار سال است که والیان مذهب‌ها با شیوه-های برده-سازی بر جامعه-ی ایران حکمرانی کرده‌اند. حکومت اسلامی، که اندیشه-ی مردم را در سیاهچال ستم زندانی کرده است، زابیده و پروانده شده-ی بینشی است که در درون همین مردم فرو رفته و بر اندیشه-ی آنها حاکم شده است.

معیارهای سنجش ما، که راستای نگرش ما را نشان می‌دهند، از دروغ‌های ستمکارانی برداشت شده است که ما از کردار آنها بی‌زار و آزرده هستیم. ولی چون ما برده منش پروده شده-ایم، آزادمنشی را نمی‌شناسیم، به دنبال برده-داری مهربان می‌گردیم تا زنجیر بردگی او را، که می‌پنداریم سبک‌تر است، به گردن بگذاریم.

شوریه‌تری در این است که ما حتا برده-دارانی تازه و نواندیش جستجو نمی‌کنیم بلکه ما برده-دارانی فرسوده تر و پسمانده-تر از آنچه که داریم خواهان هستیم. چون از خشم ستمکاران پیشین، که امروز فرونشسته است، رنج نمی‌بریم. از این روی آنها را مهربان و راستکار می‌پنداریم.

از آنجا که از خودبیگانه پرورده شده-ایم، خود را نادان می‌دانیم به تضادهایی که، در گفتار و کردار برده-پروران کهن، هست برخورد نمی‌کنیم. حتا دیدن تضادها را نشان نادانی و ناآگاهی خود می‌پنداریم. جویندگی و گستاخی، که در سرشت هر انسانی نهفته است، در وجود ما گرفتار تن‌پروری و ترس از ناشناخته‌ها شده است و ما خود را با وارد دروغونان فریب می‌دهیم.

سخن از ایرانیاتی است، که پسماندگی و بی‌دادگری را در احکام اسلامی شناسایی کرده‌اند، و برآنند که خود را از چنگال این عقیده، که تا مغز استخوان آنها رخنه کرده است، رها سازند. ولی این کسان به خویشتن بازنگشته و بیدار نشده‌اند که به جستجوی راستی و شناختن هویت خود به پردازند.

آن کس که فرهنگ خود را نمی‌شناسد، او هویت خود را نمی‌داند، او خود را مخلوقی نادان و ناتوان می‌پندارد، او به دنبال کسی می‌گردد که با خالق او پیوند داشته باشد تا او را رهبری کند. با این وجود این کسان در آغاز راه جویندگی و خودآگاهی گام نهاده‌اند. آنها دریافته‌اند که پیروی از اسلام برآیند نادانی و گمراهی است و نیز گمان می‌برند که هویت آنها در بنمایه-های فرهنگ ایران روان است.

هویت انسان از بینش فرهنگی و اندیشه‌ی خود او ست. اگر انسان از دیدگاه آزمون شده‌ی خودش به هستی بنگرد، خود را آزاد و آراسته به خرد می‌داند. هویت او به خویشتن، به آنچه که از درون خودش جوشیده است، پیوند دارد. از دیدگاه اسلامی انسان مخلوق الله است پس ایماندار خود را بنده‌ی الاهی می‌پندارد او هویت خود را در بندگی می‌شناسد نه در آزادی.

گرچه ریشه‌ی این جهان‌بینی هنوز در درون ایرانیان نخشکیده است ولی بن‌بنا این فرهنگ شکسته و پاره پاره شده و در زیر خاشاک ستم زورمندان دوران پراکنده است. فرهنگ ایرانی، که هویت انسان را برترین نماد هستی می‌داند، در لابلای واژه‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و بنیادهایی است که در دیدگاه ما واژگون جلوه می‌کنند. شناختن پیوند این پاره‌ها و ریزه‌هایی، که هسته‌ی این فرهنگ را در بر دارند، راهی است دراز و زنجی است فرساینده. از این روی تا کنون کمتر اندیشمندی در این راه گام گذاره است.

بی گمان پرفسور منوچهر جمالی نخستین پژوهنده ایست که پاره‌ها و ریزه‌های این جهان‌بینی را از ژرفای بنیادهای بیرون می‌کشد. او، از راه شناسایی بافت‌های این فرهنگ، ریزه‌های پراکنده‌ی آن را گردآوری و سیمای سیاه شده‌ی فرهنگ ایران را بازسازی می‌کند.

به هر روی سخن از کسانی است که، هنوز بندهای ایمان به خالق را از اندیشه‌ی خود نگسسته‌اند، در خودباختگی خویشتن را جستجو می‌کنند. برخی از آنها در این راه، به جای رهایی از دام آخوندها، گرفتار آفیون موبدان زرتشتی شده یا می‌شوند.

موبدان، که خود را والیان زرتشت و انباردار فرهنگ ایران می‌خوانند، این جویندگان را از هر جنبشی بازمی‌دارند. زیرا موبدان فرسودتر از آخوندها هستند و آرمانی تازه ندارند که جوانان شوریده به خودآگاهی را برانگیزد. این است که این کسان، در تاریخخانه‌ی اندیشه‌ی موبدان، به بن بست آرزوهای سنگ شده برخورد می‌کنند. این جویندگان بیش از پیش از خویشتن بیزار و از فرهنگ ایران دور می‌شوند.

درست است که نوشته‌های تاریخ به دروغ آلوده هستند و حتا یک برگ از آن یافت نمی‌شود که بر راستی نگاشته شده باشد. ولی در لابلای داستان‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، که آنها هم پاکیزه نمانده‌اند، می‌توان تضادها و دروغ‌های نوشتارهای تاریخی را شناسایی کرد. گرچه این شیوه هم ما را به خودآگاهی و خویشتن یابی راهنمایی نمی‌کند ولی ما را به شکورزی و جویندگی و راز گشایی برمی‌انگیزد. رویدادهایی که ما را با کردار موبدان دروغ‌خوند آشنا می‌سازد برگ‌هایی هستند که نوشته نشده‌اند یا در درازای زمان نابود گشته‌اند.

آنچه، که در پندارمان به نام پیشینه‌ی فرهنگ ایران می‌شناسیم، سیمای حکومت موبدان زرتشتی است که بر شاهان ساسانی فرمانروایی می‌کرده‌اند. این پندار نادرست نه تنها ما را از شناختن فرهنگ ایران دور می‌سازد بلکه فرهنگ ایران به آن اندازه زشت نشان می‌دهد که زشتی‌های اسلام را فراموش می‌کنیم.

همانگونه که دشمنان اندیشه، یعنی حکومت اسلامی، بزرگداشت فردوسی و مولوی و حافظ را برپا می‌کنند تا زشتی‌های اسلام را بپوشانند. آنها بر پیکر این کافران قبای اسلامی می‌پوشانند تا از پوشش اندیشه‌ی کافران دام بسازند و خامباوران و رمیده شدگان را به دام بیندازند. به همین روش هم موبدان، از نام و آموزه‌ی زرتشت، ابزاری ساخته بوده‌اند، که ریشه‌ی نواندیشی را در مردمان بسوزانند، تا بتوانند به نام دین زرتشتی بر اندیشه‌ی جامعه حکومت کنند.

اشاره‌ای به تضادهای گاتاهای موبدان:

آموزه‌ی زرتشت را می‌توان شاخه‌ای از فرهنگ ایران شمرد. راستای این آموزه را می‌توان خردورزی، راستکاری، به زیستی و فرشکرد(نوشوندگی) جهان دانست.

ارزش و شکوه این اندیشه یا آموزه بیشتر بر مفهوم دو واژه آشکار می‌شود. مفهوم پدیده‌ی "راست" و مفهوم پدیده‌ی "دروغ". البته گوهر معنای این دو واژه از بینش ما ایرانیان گم شده است. در این اندیشه، سامان و آسایش اجتماعی را بر بنیاد "راستی" استوار است. ترس و ستمکاری و بدبختی به همراه "دروغ" پیدایش می‌یابند.

یعنی اگر به ارزش سرودهای گاتا برخورد کنیم می‌توان برداشت کرد که زرتشت آزادی، دادگستری، پیشرفت، آسایش، شادی، مهر، بزرگی، دانش و ساماندهی کشور را تنها در پرتو راستی امکان پذیر می‌داند. نیز به ژرفی دیده می‌شود که زور، ستمکاری، پسماندگی، بدبختی، رنج، پستی، نادانی، نابسامانی کشور در زهر دروغ گسترش می‌یابند.

<< از آن دو مینو، دروغ‌وند، ورزیدن به بدترین کارها را برگزیده است.

مینوی فزاینده، که استوارترین آسمانها را بر خود پوشیده است، راستی را >> (اهنود گات: یسنای ۳۰، بند ۵)

<< هیچ کس از دروغ‌وندان گفتارهای نیک را نشنوده است.

چون او خانه، خاندان، روستا و کشور را در تنگی و مرگ نهاده است. >> (اهنود گات: یسنای ۳۱، بند ۱۸)

داستان آلودگی‌ی منش ایرانیان، به ویروس ترس و دروغ، در دوران ساسانیان به کوشش موبدان آغاز شده، با هجوم تازیان و تحمیل شریعت اسلام، به کوشش اسلام‌زدگان ایرانی تکامل یافته است. برای روشن شدن ولایت موبدان زرتشتی در دوران ساسانی به بخشی از نانوشته‌های تاریخ اشاره می‌کنم.

سوی نگرش و تاریخ فرهنگ بیشتر مردمان جهان را می‌توان از کتاب‌های دینی آنها برداشت کرد. بیشترین کتاب‌های دینی‌ی ایرانیان در دوران ساسانیان بازنویسی و دگرگون شده‌اند که برخی از آنها چند صد سال و برخی بیش از هزارسال پس از هجوم تازیان از پهلوی به فارسی برگردانده شده‌اند.

البته برخی مانند شاهنامه، که از زیباترین ارزش‌های فرهنگی‌ی جهان بشمار می‌آید، برگردانی است از خدای نامه که فردوسی آن را به گوهر هنر خود آراسته است. اوستا، بندهش و کتاب‌هایی از این شمار پیش از اینکه به زبان فارسی درآیند آنها به عربی، انگلیسی و آلمانی یا به فرانسه برگردانده شده بوده‌اند.

درون مایه‌ی این کتاب‌ها نشان می‌دهند که بنمایه‌ی تاریخی و اسطوره‌ای آنها به دست دشمنان فرهنگی (شاید موبدان زرتشتی) دگرگون گاهی واژگون شده است. با این وجود هنوز شیره‌ی فرهنگ ایران و خراش‌های چنگال دشمنان در لابلای اسطوره‌های آنها آشکار است.

باستان شناسان جهانی، پس از رازگشایی از سنگ نوشته‌های بیستون و تخت جمشید به کمک یادداشت‌هایی، از تاریخ‌نگاران یونانی و آسوری، به شکوه شاهنشاهی هخامنشی پی برده‌اند. با یافتن منشور کوروش، برای مردم شناسان، بنیاد بینشی آشکار می‌شود که جامعه شناسان جهان را به شگفتی وادار می‌کند.

در همه‌ی نوشتارهایی، که از زرتشتیان بازمانده‌اند، نامی از پادشاهان هخامنشی برده نشده است. در شاهنامه (برگردانی از خدای نامه) از دارا سخن رانده شده است که با سپاهی انبوه در برابر سپاه اسکندر شکست می‌خورد. از نانوشته‌های این کتاب‌ها می‌توان به بخش‌های گم شده‌ای از تاریخ و فرهنگ ایران گمان برد که از راه کینه ورزی نابود شده‌اند.

دشمنی و ستیزه جویی موبدان را، که گردآوردگان این نوشته‌ها هستند، می‌توان در شاهنامه هم پیدا کرد. می‌بینیم که، این نویسندگان حکومت اسکندر را، بسان چاپلوسی-ی مسلمانان از خلفای اسلام، ستایش می‌کنند. این کسان اسطوره-های ایرانی را به نام اسکندر برمی‌گردانند و رنج سرشکستگی-ی خود را در برابر اسکندر با یک مشت دروغ می‌پوشانند.

فردوسی خودسرانه اسکندر را ستایش نمی‌کند بلکه در خدای نامه-ای، که او در دست داشته است، اسکندر را چنین ستوده بوده-اند. به ستمکاری-ی اسکندر و کشتار شاهزادگان ایرانی خیلی کوتاه، پس از دوران اشکانیان، در سرآغاز پیدایش اردشیر بابکان اشاره می‌شود.

تاریخ هخامنشی را، پیش از هجوم تازیان به خواست ولایت موبدان، از همه‌ی نوشتارهای تاریخی گم کرده-اند. انگیزه-ی این دشمنی در سنگ نوشته‌های داریوش و کوروش پیدا می‌شود. کوروش بت‌های بابل، مردوک، خدایان آشکار مردمان را ستایش می‌کند. در آزاد ساختن مردم بابل هیچ کجا نه از زرتشت و نه از آهورامزدا سخنی رانده شده است.

در سنگ‌نوشته‌های داریوش هم از زرتشت و آهورامزدا نامی نیست بلکه او خود را برگزیده‌ی اورمز یا هُرمز می‌خواند ویژگی‌های اورمز با آهورامزدا برابر نیستند که بتوان آنرا به آهورامزدا هماتی داد. در زمانی دیرتر، اورمز و آرمیتی آفریننده-ی آهورامزدا هستند که برخی آرمیتی را دختر آهورامزدا می‌شمارند. اورمز = بُن ماه = زهدان ماه است.

می‌بینیم که پیروزی-ی اسکندر، به ویژه حکومت یونانیان بر ایران، همانند پیروزی-ی تازیان بدون پیش‌کاری و دشمنی والیان دینی به آسانی امکان پذیر نبوده است.

حکومت چند صد ساله-ی یونانیان در ایران و نیز حکومت‌های هزار و چهارصد ساله-ی اسلام بر ایرانیان نشانی از خودبیگانه بودن مردمان ایران است. از خودبیگان شدن انسان تنها در ترس و فشار حکومتی ساختار می‌یابد که والیان مذهبی بتوانند اندیشه‌ی اجتماع را مهار شده در دست داشته باشند. زورآوران دینی عقیده-ی خود را جایگزین هویت انسان می‌کنند و انسان را مانند ابزاری نابخرد و گوش به فرمان پرورش می‌هند. این است که ایرانیان، هنوز هم عربزادگان عمامه سیاه را سید می‌نامند، آنها از حکومت بیگانگان حتا از پست شمردن خود شرمسار نمی‌شوند. برگردیم به نانوخته‌های تاریخ. در کتاب‌های تاریخی و دینی نشانه‌های اندکی از اشکانیان برجای مانده است. ولی از نانوخته‌ها می‌توان دریافت که اشکانیان ایرانی بوده-اند. آنها یونانی‌ها را از ایران بیرون رانده و ایران را آزاد ساخته-اند.

از اینکه اردشیر بابکان با نیرنگ بر اردوان می‌شورد، ناجوانمردانه خاندان او را کشتار می‌کند، می‌توان برداشت کرد که در فرمانروایی اشکانیان بیشتر دادگری و کمتر ستمکاری وجود داشته است. زیرا اردوان با اردشیر، که خود را از نژاد اسفندیار خوانده است، دشمنی نمی‌ورزد و او را با مهربانی می‌پذیرد. پس از اشکانیان روند فرمانروایی در ایران به فرمان موبدان زرتشتی نگاشته می‌شود.

در نوشتارهایی، که به جای مانده-اند، دوران فرمانروایی چند صد ساله‌ی اشکانیان ناپیدا است ولی سخن از افکندن و گسترش دین زرتشتی به درازا کشیده شده است. در این زمان، که سخن از زرتشت رانده می‌شود، به راستی هیچ نشانی از خود زرتشت نیست. (به زمانی که زرتشت می‌زیسته است، دیرتر اشاره می‌کنم)***

نشانه‌های بسیاری از ستمکاری موبدان، در نانوخته‌های تاریخ، برجای مانده است که می‌توان آنها را از آواره شدن

ایرانیان در سرزمین‌های بیگانه شناسایی کرد.

در دوران ولایت موبدان، بسان دوران ولایت فقیه، بسیاری از ایرانیان، که پیرو دین‌های دیگر بوده‌اند، از این ایران می‌گریزند. پرسش: چرا ایرانیانی، که پیروی از موبدان زرتشتی نمی‌کردند، از ایران رانده شده‌اند؟ پاسخ این پرسش، با شناخت امروز ما از احکام اسلامی، چندان دشوار نیست.

از پناهجویان میترایی در روم، از فرار و آوارگی-ی پیروان سکایی (شاید سیستانی‌ها) در باختر دریای مازندران، از زیستن و نشانه‌های فرهنگ سیمرغیان در اروپای باختری (اوکراین و کشورهای بالکن)، از آوارگی و دربدر شدن دگراندیشان داستان‌های نانوخته‌ای وجود دارند که بسیار شنیدنی هستند.

فریاد این آوارگان تنها به گوش کسانی می‌رسد که هویت خود را نباخته‌اند. بیشتر این فراریان هستی-ی خود را از افشاندن هستی-ی خدایان (زمین، ماه، مهر، باد، آب و برخی ستارگان) می‌دانسته‌اند آنها برده و بندهی خدایی نبوده‌اند. از دیدگاه ایمانداران "آزاداندیشان" جاهل و گمراهند و باید با جنگ و جهاد با آنها رفتار کنند. راز فرار ایرانیان در این بوده است که:

یا در میهن خود از اندیشه‌ی خود بگذرند یا با اندیشه‌ی خود از میهن خود بگریزند.

داستان اندیشه سوزی و انسان‌ستیزی والیان دینی داستان هزاره هاست که نمی‌توان به اندک اشاره-ای آنها را بازگو کرد. ولی خاموشی در برابر دروغ سزاوار آزادیخواهان نیست. باید شناخت که آخوندها از روند و شیوه‌ی همین موبدان زاییده شده‌اند. هسته-ی هر دو در کشتزار دروغ پرورش یافته است و برآیند افسون آنها زهری است که بنیاد خرد انسان را می‌خشکاند. شاید این هشدار برای کسانی باشد که با گستاخی از دام آخوند می‌گریزند و از میهن‌پروری و خوشبازی به ورد و فریب موبدان گرفتار می‌شوند.

همین زمان هم موبدان زبان شناس در برگردان خرده اوستا و یشت‌ها در دروغ‌های بافته شده‌ی پیشین دست و پا می‌زنند. "اهورامزدا" را به "خدای بزرگ" (با ویژگی‌های الهه) ترجمه، تحریف و تفسیر می‌کنند. او را خدای یکتا یا دانش‌بزرگ نام نهاده‌اند. آنها زرتشت را، بسان محمد، به پیامبری "مبعوث" کرده و او را در جایی، بسان علی، به "شهادت" می‌رسانند. چیزی نموده است که این موبدان، هجرت و شق القمر را در گاتا تفسیر و نبوت رسول الله را هم پیشگویی کنند.

در همین نوشته‌ها دیده می‌شود که آهورامزدا و همزاد او اهریمن (از آمیزش اورمز و آرمیتی) زاییده می‌شوند. اهریمن همزاد، جفت جدا ناپذیر، آهورامزدا ست. هریک از آنها، بسان دو بال کیوترند، بدون یکدیگر کارایی ندارند. این دو همزاد در همیاری با یکدیگر هماهنگ هستند نه در دشمنی و ستیزه جویی. در همه‌ی اوستا آهورامزدا خدایان بسیاری را ستایش و از همیاری آنها سپاسگزاری می‌کند.

استاد بزرگ، پورداوود، که یشت‌ها را به فارسی ترجمه کرده است، بی‌گمان با این کار به ارزش‌های فرهنگی ایران افزوده است، می‌فرماید که هیچ‌گاه ایرانیان پدیده‌های طبیعی، بسان ماه و خورشید و ستارگان، را پرستش نمی‌کرده‌اند بلکه آنان آهورامزدا، خدای یکتا، را می‌پرستیدند.

سپس همین باورمند، ماه یشت، مهر یشت، رام یشت، ارت یشت، رام یشت، بهمن یشت و... یشت‌های دیگر را از پهلوی به فارسی برگردانده است. آیا این استاد نمی‌داند که ماه و خورشید و زمین و باد و آب و ستارگان از پدیده‌های طبیعی هستند. آیا به درستی نمی‌شناسد که خود آهورامزدا از همین پدیده‌ها در شگفت است و آنها را به نام خدایان ستایش می‌کند.

البته استاد این خدایان را "موکلین" اهورامزدا تفسیر می‌کند. آیا او که چندین زبان به ویژه زبان عربی را به خوبی می‌داند مفهوم کلمه‌ی "موکل" را نمی‌فهمد یا از دینداری به ویژه از ایمان به تورات به کژپنداری می‌گراید. در همین یشت‌ها آمده است که جمشید برای پرپاساختن بهشت در روی زمین همکاری با اهورامزدا را نمی‌پذیرد. او با خدایان دیگر پیمان می‌بندد که بیماری و پیری را از انسان دور بدارند.

اگر کسی راستکاری را از زرتشت یاد بگیرد می‌بیند که حتا نام "آهورامزدا" آمیخته‌ی نام خدایانی دیگر است. آهورا = ابر- یا خورشید جان-بخش، مزدا = ماه دانا است، که هور = خور = خورست و مز = مس = ماه، خود پیش از آهورامزدا خدایان افشاندده‌ی جان و - خرد بوده‌اند. اثر یا آذر که فرزندان (پسر شاید هم دختر) آهورامزدا باشد هنجار ناهنجاری‌ها بوده است.

از ویژگی‌های این خدایان این است که هیچکدام از آنها همه چیز را نمی‌داند حتا پیشدان هم نیستند و هیچکدام بر دیگری فرمانروایی نمی‌کند و به ویژه هیچ یک از آنها برای انسان پیامبر یا احکامی را نفرستاده است. پیامبران و فرشته‌ها و احکام، از یافته‌های دین‌فروشان، زنجیرهایی هستند که آنها را برای بردگی-ی انسان بافته‌اند.

(***) بیشتر پژوهشگران فرهنگی زرتشت را اندیشمند تاریخی نه اسطوره‌ای می‌دانند. آنها بخش‌هایی از سرودهای گاتا را نیز برآمده از اندیشه‌ی زرتشت می‌شمارند. این پژوهشگران زمان زاده شده و زیستن زرتشت را پیدا نکرده‌اند و آنرا با تفاوت بیش از هزار سال گمان می‌زنند. ولی همه‌ی آنها بر این باورند که هماندیشان و یاران زرتشت، در زمان زیستن او، در شمار اندک بوده‌اند.

آنچه که ما امروز از دین زرتشتی می‌شنویم برآمده روندی است که، دستکم ۷۰۰ سال پس از زرتشت، در دوران ساسانی، آن هم با زور، در برخی از بخش‌های ایران گسترش یافته است. البته اوستا و حتا گاتاها چند بار نابود و هر بار پس از چندسده سال بازنویسی شده است. این نوشتارها یادگارهای فرهنگ ایران هستند و موبدان زرتشتی آنها را نگه دار کرده‌اند. از این دیدگاه به راستی سپاس و آفرین مردم ایران شایسته‌ی آنهاست؛ ولی آنها وارث و فرمانروای فرهنگ ایران نیستند.

به هر روی نشانه‌های فرهنگ ایران در این نوشتارها و نیز در شاهنامه و در سروده‌های مولوی نهفته شده‌اند. هر انسانی که زمینه‌ی خرد و اندیشه‌ی خود را از آلودگی‌های اسلامی پاک کند می‌تواند راهی به سرچشمه‌ی این فرهنگ پیدا کند. آموزه‌ی زرتشت در خون موبدان ریخته نشده است که تنها آنها بتوانند اندیشه‌ی زرتشت را بفهمد و تفسیر کند.

کسی نمی‌تواند امید داشته باشد که آخوندی پسماندگی-ی اسلام را برای او آشکار سازد. چون آخوند اسلام فروش است نه اسلام شناس. موبدان زرتشتی هم بیشتر از دیگران چیزی در دست ندارند که بیشتر از دیگران بدانند. دانستن از پیوند عمامه، دستار، کُستی و خرقه به درون کسی فرو نمی‌رود.

پیشوایان مذهبی اگر نادان نباشند بی گمان دروغ پردازند. براین اساس هم شایسته نیست که کسی، برای دانستن، دیدگاه زرتشت از موبدی بیاموزد. هر کس می‌تواند خردمندانه خودش به کاستی‌ها و زشتی‌های گفتار ایمان‌داران پی‌ببرد.

در بازار دین‌فروشان زنجیر و ریسمان و احکام بردگی می‌فروشند. دانایی، خوداندیشی، خردورزی، آزادی از پدیده‌های نیستند که بتوان آنها را خریداری کرد. آخوند دکاندار اسلام است، اسلام دین رسول الله است. اسلام از اوامر الله سخن می‌راند و این احکام با فرهنگ ایران، که بر خرد انسان استوار است، سازگاری ندارد.

شور بختی ایرانیان در این است که موبدان از بازماندگان اسفندیار، از تخم تور، پسر نابکار فریدون هستند و دشمنی آنها با ایرج (فرهنگ ایران) پنهان مانده است. زیرا آنها اشکانیان را سرکوب کرده و دینی را به نام زرتشت بر ایرانیان افکنده-اند. در زیر این ستم ایرانیان از خویشتن بیگانه شده و به بندگی-ی آهورامزدا درآمده-اند. این بود که مجاهدین اسلام هم به آسانی توانستند بیشتر ارزش‌های فرهنگی را نابود سازند یا به غنیمت بگیرد و آنها را به رنگ و فریب اسلامی آلوده سازند.

آهورامزدا یکی از نامهای پُر ارزشی است که به غنیمت الله در نیامده است. اکنون اسلامزدگان و موبدان سیمای "آهورامزدا" همانند الله می‌نگارند. با این دروغ آهورامزدا را با الله همانی می‌بخشند و از زرتشت هم یک رسولی از رسولان الله. کسی که با شمشیر که به جنگ فرهنگ نمی‌رود. واژگون ساختن ارزش‌ها، دروغ پردازی در بنده-ها، تحریف و تفسیر بینش مردمان از ابزارهایی هستند که با آنها می‌توان بینش آزادگان را کشتار کرد.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)